

قسمت سوم

بقلم یکی از دانشمندان



# مارکسیسم مکتب تناقض

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا بَنِي آدَمَ وَخَلَقْنَا لَهُمُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ مِنَ اللَّحْمِ وَنَضَّيْنَاهُمْ أَجْنِبًا وَجَعَلْنَاهُمْ سِبْطًا وَنَبَحْنَاهُمْ فِئَاتٍ. إِنَّ الْأِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ. إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ لُطْفَةِ أُمَّاسِجٍ نَبَّيْهِ فَجَعَلْنَاهُ سِبْطًا بَصِيرًا. إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» - سوره انسان آیات ۲ و ۳  
«بِأَيِّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَّاظِنٌ» - سوره انشقاق - آیه ۶

می گویند دین و متافیزیسیم، انسان را بی اعتماد بخود بار می آورد، چونکه خود را تحت اداره نیروی غیبی و بی اختیار می داند! چنین سخنی از کسی که فلسفه و جهان بینی او انسان را بنده ابزار تولید و مجبور در مقابل جاذبه طبقه می داند نسبت به مکتبی که انسان را مسئول سرنوشت خویش و سازنده آینده خود و مالک و صاحب نیروهای خود و مسلط بر طبیعت و دارای قدرتی پایان ناپذیر معرفی کرده مضحک نیست؟ قرآن می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْنِي عَنْكَ كَثْرَتُ ثَمَرِكَ وَذَاتُكَ الْغَنِيُّ» - سوره زمر آیه ۱۱  
«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» - سوره نجم آیه ۳۹  
«الَّذِينَ تَرَوُا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْتَعْتَبْتُمْ بَعْدَهُ نِعْمَةً ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً...» - سوره لقمان آیه ۲۰  
«وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُتَفَكَّرُونَ» - سوره حاتمه آیه ۱۳  
«هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَغْنَىٰ لَكُمْ فِيهَا» - سوره هود آیه ۶۱

و مندها آیه دیگر که باصراحت انسان را حاکم بر عوامل طبیعی و نیروهای عظیم زمینی و آسمانی معرفی کرده و مسئول ایجاد تمدن و دراک و فهم حقایق جهان و حرکت و تکامل و بهتر کردن وضع زندگی و دارای اختیار و اراده می داند. آقایان ادعا دارند که دین، انسان را بخاطر تهدید از عواقب سوء گناه و عصیان، ترسو و یا دلبره نگران کفر اعمال خود در جهان دیگر بار می آورد. این آقایان مدعی اسلام شناسی، نخواستند به روی خود بیاورند که این تهدیدهای دین راجع به چه کمالتست. و بر اساس همان اصل مارکستی نفی اخلاق و آزادی و بی بند و بار معتقدند که باید سند بدست انسان داد که از عواقب تمام اعمال خویش خیالش راحت باشد و هر خیانت و جرمی که مرتکب شود در عکس العمل و کفر آن در امان. ولابد بشنظر آنها تمام قوانین کفری سراسر تاریخ بشر از این جهت غلط است. چرا که ممکن است انسانها را بترساند و بهمین

در مقاله گذشته، در رابطه با برخی نظریات و اعلام مواضع مارکسیستها و بوجی مکتب مارکسیسم بحث شد و در بازه نظریه این مکتب در باره انسان مطالبی نوشته شد که برای مقایسه با مکتب اسلام، تصمیم بر این شد که آسانی از متن قرآن برای نشان دادن نظر اسلام درباره انسان و آثاری که بایستی بر آن مترتب شود، فهرستوار نقل شود، که در این مقاله بی می گیریم.

ادعای آنان اینست که دگمهای مذهبی، انسان را از خلایق و نشاط و حرکت بطرف تکامل می اندازد و شخصیت انسان را از او می گیرد. ولی قرآن کریم انسان را موجودی مسئول، خلاق، متحرک و در حال کمال و رشد و آنهم بسوی هدفی بی نهایت عظیم و مطلق و با استعدادی بی پایان معرفی کرده است:

## ارزشها و مکتبها

که نمونه اش را امروز در کشورهای ارو پای شرقی و در اردوگاههای کار و زندانها و بیمارستانهای کشور شوراها و مهد و قطب دنیای کمونیست می بینیم.

رهروان مکتبی که انسان را محکوم بی اراده حرکت بدون هدف و کور ماده می داند و همه ابعاد وجود انسان را تابعی از حرکت جبری ابزار تولید و جاذبه طبقه می شناسد، با چه روشی چنین اظهارنظری در باره اسلام می کنند؟

با کمی فکر و دقت می توانید حدس بزنید که ضربه اینگونه اظهار نظرها در محیطی بسیار آماده پذیرش اینگونه نفی ها و تخطئه ها همراه با شعارهاییکه از متن احتیاجات و نیازها و آرزوهای انسان های بلا دیده و ستم کشیده گرفته شده تا چه اندازه مخرب و ویرانگر است.

انقلاب بر این اساس، رسم خوبی است ولی با مفهومی کاملاً متغایر و متضاد با آنچه که خودشان اراده کرده اند. همه چیز را زیر و رو می کنند ولی بطرف تباهی و سقوط. قدرت ریشه کنی دارد ولی ریشه فضائل و ارزشهای انسانی.

در حاشیه این فراز لازم است گفته یکی از روشنفکران غربی شرق شناس و بخصوص شیعه شناس را که در زادگاه مارکسیسم رشد کرده و مطالعات فراوانی هم در مکتب شیعه و فلسفه و عرفان شرق دارد بساورم. پروفیسور «هانری کربن» استاد کورسی دانشگاه «سوربن» فرانسه ضمن تجلیل فراوان از معارف مکتب شیعه و عرفان شرق در باره مارکسیسم چنین می گوید:

«مارکسیسم تیغوتید و طاعون غرب بدبخت است. کسی که از جنگ طبقاتی سخن می گوید مشکل می تواند احساس کسی چون هانری کربن را درک کند. من با مارکسیستها زبان مشترک ندارم، برای آنها فقط دنیای «آمریک» مطرح است. چگونه می توانند ملکوت ملاحظه را با معیارهای مارکسیستی ارزیابی کنند؟ آیا در نگاه مارکسیستها ملکوت چیزی بیش از یک روبنا است؟ اگر یک مارکسیست به من بگوید اندیشه های ملاحظه را... ناشی از شرایط اقتصادی است، من چه پاسخی به این داوری مسخره بدهم... فلسفه مارکس یک قاجعه و طاعون است... در جامعه ایرانی که این همه سنت غنی و سرشار متافیزیک دارد محال است فلسفه مارکسیست بتواند ریشه دوانی کند. در چنین فضائی که آکنده از سنت های عرفانی و روحانی است نمی توان معنویت را بکمک معیارهای سیاسی و اقتصادی فلسفه مادی توزین کرد. این دنیا را ماهیتاً نمی توان با اشتراکی کردن وسائل تولید تغییر داد... مارکسیسم یک عامل مایوس کننده و یک پدیده تولید کننده جهان ماده زده غرب است ...»

دلیل خود کشورهای کمونیستی هم باید هر چه زودتر اوراق کتب قوانین کیفری را بشویند.

قرآن در مورد طاعتها و ظلمه و مستمگران و متجاوزان و سدهای راه سعادت و کمال بشر سخت ترین تهدیدها را دارد:

«إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا، لِلظَّالِمِينَ مَأْبَأً.» -سوره نبا- آیات ۲۲ و ۲۱  
«إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَتَّغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.» -سوره شوری آیه ۴۲

«وَمَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ نَفْسًا غَدَابًا كَبِيرًا.» -سوره فرقان آیه ۱۹

«وَإِذْ قَرَأْنَا لَكَ فِرْعَوْنَ وَكُلِّ كَانُوا ظَالِمِينَ.» -سوره انفال آیه ۵۴

«إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.» -سوره ابراهیم آیه ۲۲

«وَلَا يَرْجُوا الظَّالِمِينَ إِلَّا الْخُسَارَاءَ.» -سوره اسراء آیه ۸۲

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ.» -سوره

غافر آیه ۵۲

و همین قرآن برای افراد صالح و عادل و قانع به حق خود و عامل به قانون حق و عدالت امنیت کامل و آسایش مطلق خاطر با نوید آینده ای تضمین شده و سعادت قطعی و آسیب ناپذیر تامین می کند:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.» -سوره بقره، آیه ۸۲

«قَسَمَ الْإِنْسُ وَأَضْلَعُ فَلَاحِوْفِ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.» -سوره اعراف،

آیه ۳۵ (تفسیر این آیه با تعبیر «لاخوف عليهم ولا هم يحزنون» در ۱۲ مورد در قرآن کریم آمده است).

«ذَلِكَ الْجَنَّةُ الَّتِي كُتِبَ فِيهَا مِنَ الْجَدِيدِ مَنْ كَانَ تَقِيًّا.» -سوره مريم آیه ۶۳

«وَمَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ.» -سوره غافر، آیه ۴۰

«وَأَمَّا مَنْ لَحَاظَ ضَلَامٍ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَقَالُومُ.» -سوره نازعات، آیه ۴۱

«الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاتُوا جُزْءًا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ.» -سوره توبه آیه ۲۰

بنابراین، هراس و وحشت در قرآن برای انسانهای طغیانگر و متجاوز و... و امنیت و آسایش خاطر و اطمینان به آینده ای سعادت بار برای انسان های صحیح العمل و درستکار و مسئول و قانع به حقوق خویش در نظر گرفته شده و اگر این گونه وعده ها و وعیدها انسان را ترسو و معیوب بار می آورد بطور کلی باید فاتحه همه مقررات جزائی و نظام تشویق خادم و تهدید خائن را خواند که لابد در بهشت موعود کمونیسم، به آن خواهیم رسید!

آنجا که انسان و جامعه و فکر و ایدئولوژی و فرهنگ و قانون و اخلاق و... در سایه تحولات ابزار تولید خودبخود روند تکاملی را می پیماید و بالاخره انسان را در مقام مناسب خودش مستقر می کند



## مارکسیسم مکتب تناقض

در این بررسی کوتاه و زودگذر به چند نقطه ضعف اساسی مارکسیسم اشاره ای می کنیم.

### تناقضات مارکسیسم

تناقض گوئی در محتوای مارکسیسم آنقدر بیچشم می خورد که برای نمایاندن آن تعبیری رساتر از «مکتب تناقض» بنظر نمی رسد. گویا مبتکران این مکتب، خودشان به این نکته توجه کرده اند که در تعلیمات خود روی امکان اجتماع «نقیضین» و «ضدین» که استحاله اجتماع آنها از بدیهیات فکری انسان است تکیه کرده اند و خواسته اند مثل بسیاری دیگر از اراجیف، آن مطلب بدیهی البطلان را نیز بخورد خلق الله بدهند.

#### ۱- تناقض در پیدایش مارکسیسم

قبل از اینکه مواردی از تناقضات مارکسیسم را بیاورم، بد نیست که توجه خواننده را به این نکته جلب نمایم که اصولاً کیفیت پیدایش مارکسیسم خودش یک نوع تناقض را نشان می دهد. زیرا بر اساس مهمترین پایه این مکتب، همه چیز تدریجاً و با تحول ماده و تغییرات کمتی و تدریجی و سراتجم کیفی بوجود می آید و محتویات فکر و اندیشه و نوآوری های انسان هم از این کلی مستثنی نیست چرا که فکر هم با همه پیچیدگی هایش در این مکتب صددرصد مادی است. باحفظ این اصل قطعی استثناء ناپذیر، چطور شد که مارکس و انگلس یکباره موفق شده اند در درک و فهم روی دست همه دانشمندان و مکتب داران سراسر تاریخ بشر بزنند و اسرار جهان را بر اساس دیالکتیک خاص خود درک و عرضه نمایند و تمام اوراق فلسفی و علمی گذشته را بشویند!! جوابش با خود آنهاست. این ادعا را اگر پسفمبری یا عارفی بنماید با اصول و معتقدات و جهان بینی آنها تضادی ندارد ولی در مکتب مادی چنین ادعائی مناقض با اصول تعلیمات خود مکتب است که راه کشف را بر انسان می بندد.

#### ۲- مادبگری و توقعات غیرمادی

مارکسیسم در فلسفه و جهان بینی خود، انسان را موجودی مادی

و مجبور و تحت هدایت ابزار تولید و جاذبه «طبقه» معرفی می کند و همه فعل و انفعالات و حرکات و سکنات انسان را از همین درجه سنگ و در همان محیط محدود، تفسیر و تبیین می نماید. وزندگی و سعادت و شقاوت انسان را هم محدود بهمین چند روز زندگی معرفی میکند. و از سوی دیگر در آنجا که مبارزه علیه امپریالیسم مطرح می شود از این موجود مجبور بی اراده و بی اختیار دعوت می کند که اسلحه بردارد و جان شیرین خود را بر کف بگیرد و به پیکار دیو آدم خوار امپریالیسم برود. و در میدان اقتصاد شعار «ازهرکس به اندازه قدرت و بهرکس به اندازه نیاز» را مطرح می کند که معنای آن فداکاری و گذشت انسانهای نیرومند و پرکار از مقداری از محصول کار خود بنفع افراد ضعیف و کم نیرو که نیازشان بر محصول کارشان می چربند می باشد.

باید از مارکس پرسید که توقع این گذشت و آن فداکاری از یک موجود مجبور و نکره که اراده اش و تصمیمش هم در سایه تحولات جبری ماده شکل میگیرد چه معنی دارد؟ اگر اراده و تصمیم و فداکاری از آثار جبری تحول ماده است، دیگر پیشنهاد و دعوت چه اثری دارد؟ و اگر انسان در انتخاب این راه اجباری ندارد و جبر ماده و جاذبه و کشش طبقه، انسان را تا سرحد اجبار پیش نمی برد و چیز دیگری میتواند در این تصمیم و انتخاب موثر باشد پس باید قبول کنند که ابزار تولید و طبقه تعدادی از حوزه قدرت خود را به چیز دیگری واگذار میکنند.

و هم آنجا که رهبران و رهروان امپریالیسم غارتگر و مرتجعین و دشمنان طبقه رنجبر را زیر رگبار اهانت و انتقاد و ناسزا میگیرند. این خود عملی مناقض با پایه و اساس فلسفه و جهان بینی مادی آنهاست. راستی اگر امپریالیستها تحت تأثیر خواست ابزار تولید و جاذبه طبقه، خودشان به این یغماگری و چپاول افتاده اند بیچاره های مجبور چه تقصیری دارند؟!؟

یابگو ابزار تولید و جاذبه طبقه ستمگر است که عامل اصلی است و به این امپریالیستهای مجبور و بی اراده که مثل مرده روی سنگ غسلخانه تحت اختیار و اراده غسل اینطرف و آنطرف میغلطند رحم کن و این همه انتقاد و ناسزا نشارشان نکن. و یا قبول کن همه تقصیرها بگردن ابزار تولید نیست، اراده و تصمیم و انتخاب انسان آن اندازه هم جبری و غیر اختیاری نیست که ماتریالیسم تاریخی میگوید. یعنی یا فلسفه را پس بگیر و یا شعار را. و بهتر است که فلسفه را پس بگیر. این توقع و انتظار و فداکاری و آن انتقاد و سرزنش در صلاحیت مکتب هائیی است که انسان را موجودی مختار و صاحب تصمیم و دارای حق انتخاب میدانند و او را نوکر حلقه بگوش ابزار تولید و هیچ عامل دیگری نمیدانند و در مقابل این فداکاری و جان بازی و از دست



## مارکسیسم مکتب تناقض

دادن حیات و زندگی چیز دیگری بهتر از این زندگی و این جهان و این پول و این محصول کار در نظر گرفته اند. ارزشهای مافوق مادی را در مکتب خود تعبیه کرده اند که بخاطر آنها بشر از ارزشهای کوچکتر جدا بشود.

### ۳. تناقض در برداشت انسان

مارکسیسم آنجا که به «اومانیسم» می پردازد به حمایت از انسان برمی خیزد و آنجا که به شعار می پردازد و می خواهد خلق را بدور خود جمع کند و نفرت آنها را علیه رقبا سیاسی و اجتماعی خود برانگیزد و در این خصوص مثل مکتب انبیاء از انسان، تصویری عالی و خلاق و دارای عظمت و اعتبار ارائه می دهد و گویا همه تلاشهایش برای این است که این موجود «از خود بیگانه» شده را دوباره بخود آورد و او را با واقعیت خود آشنا سازد.

ولی آنجا که می خواهد ماتریالیسم تاریخی را تبیین کند و در جامعه شناسی و تحلیل تاریخ آنرا بکار بندد مجبور میشود که تمام آنچه را که برای مقام انسانیت قائل شده منکر شود و انسان را هم «شیشی» مثل دیگر اشیاء بشناسد.

«مارکس» در بحث «اومانیسم» و در میدان «شعار» را اگر با «مارکس» برکرمی تفسیر و تبیین تاریخ و جامعه شناسی در کنار هم بگذاریم، دو استاد و معلم متضاد و مخالف و متناقض را در مقابل خود می بینیم.

راستی این تناقض برای رهروان مارکسیسم چگونه قابل حل است؟ اگر انسان در تحولات تاریخ مستقلاً سهمی ندارد و تابع عمل کرد ابزار تولید است، تاریخ ساز نیست بلکه خود ساخته شده تاریخی صد درصد مادی است، هدایت کننده نیست بلکه تحت هدایت سیر تکاملی ابزار تولید است، اقتصاد ساز نیست بلکه بنده حلقه بگوش و غلام خانه زاد اقتصاد است، پس چه توقعی و انتظاری از او دارید؟ از خود بیگانگی او دیگر چه معنایی دارد؟ چه چیزی داشته که از دست داده؟ کدام امتیاز و حق و سرمایه اش مورد دست برد قرار گرفته؟

اگر از «خود بیگانگی» نجات یافت و بخود آمد چه میشود؟ و چه مقامی بدست می آورد؟ مثلاً در این صورت از اسارت ابزار تولید نجات می یابد و حاکم بر سر نوشت خود میشود و دیگر مجبور و مضطر

نیست و خودش تصمیم می گیرد و جاذبه طبقه را خشتی می کند، سر نوشت ساز می شود و هدایت ابزار تولید و اقتصاد و طبقه را در دست خود می گیرد.

اگر چنین شد که اساس فلسفه مارکسیسم بهم می ریزد، دیگر ماتریالیسم تاریخی اعتبار ندارد، و ابزار تولید از مقام خدائی و رهبری تاریخ عزل می شود و بالاخره شما ناچارید اصالت را به انسان و فکر و اراده او در تفسیر تاریخ بدهید و در این صورت است که می توانید با «اومانیست ها» همصدا باشید و می توانید به آن شعارهایی که برای حفظ حقوق و ارزش انسان دارید و فادار باشید، و یا اینکه اصالت را مثل گذشته به همان ابزار تولید و اقتصاد بدهید و در این صورت منصفانه قبول کنید که انسان «این شیء بی اختیار و مجبور و ملزم»، از نظر شما، دیگر اعتبار و امتیازی ندارد که سزاوار این همه شعار و هیاهو باشد. و شاید هم برای شما راه سومی وجود داشته باشد: «تناقض گوئی»، و مثل گذشته ابائی نداشته باشید که تناقض گوئی کنید!!

### ۴. حرکت و جمود

از تناقضات دیگر مارکسیسم ادعای حرکت تکاملی و قفه ناپذیر سیر تاریخ تحت هدایت ابزار تولید از یک طرف و ادعای صلاحیت و ثبات برای نظام کمونیستی برای جامعه بشریت پس از گذشت از مرحله امپریالیسم و سوسیالیسم است.

مارکس پس از آنکه دیالکتیک هگل را که در حرکت پلیده های مادی در طبیعت گفته بود، به جامعه انسانی در تاریخ بشریت سرایت می دهد و با تصویری خالی از «تر و آنتی تر و سنتز» تحولات تاریخ را تبیین و تحلیل میکند، و دوره های کمون اولیه و برده داری و کشاورزی و فئودالیسم و امپریالیسم در این سیر تکاملی مشخص می سازد کمونیسم را سنتز امپریالیسم معرفی میکند که جبر تاریخ و حرکت تکاملی آن خواه ناخواه آنرا بر بشر تحمیل می کند. بهشت موعود و جامعه ایده آل!!

اینجا که میرسد یکباره چرخهای عظیم ماشین تاریخ از حرکت می ماند و نظام فعال تر و آنتی تر و سنتز دست از فعالیت برمیدارد و آنچه که بنظر مارکس حقیقتش حرکت و تغییر بود یکباره جامد و ثابت میشود. ابزار تولید دیگر آن انرژی سابق را در راه خلق و اعلام و ایجاد و محور تحولات تاریخ بکار نمی گیرد و همه چیز آرام و ساکن بوجود خود ادامه میدهد. زیرا اگر ابزار تولید دست از فعالیت برندارد و ترکیب تر و آنتی تر باز هم بخواهد تکرار شود و سنتز تحویل دهد پس از کمونیسم، سنتز چه خواهد بود؟

مگر نظامی بهتر از کمونیسم هم پیدا می شود؟! اگر میشود چرا همان نظام بهتر، هدف نباشد؟ و چرا مردم را دعوت به کمونیست شدن باید کرد؟ و اگر هم بارسیدن بجامعه بی طبقه و بهشت موعود کمونیسم، حرکت تاریخ متوقف شود و تکامل به پله آخر برسد، دیگر آن فلسفه و آن بنیاد اصلی فکر - که همه چیز را در حال حرکت و تغییر باید دید و در «آن» نمیشود یک چیز به یک حالت باشد - چه میشود؟

بی جهت نیست که مائوتسه تونگ آنجا که می خواهد «اتحاد جماهیر شوروی» را بگوید می گوید: جامعه شوروی با تبدیل شدن به «سوسیال امپریالیسم» نقض تکامل تاریخ شد، که پس از کمال به ارتجاع میرود

در این گفته کوتاه و نیشدار گر چه بمنظور کوبیدن حریف مطرح شده بطور ضمنی به واقعیتی اعتراف شده که: انسان ها آنطور که ماتریالیسم تاریخی مدعی است چشم و گوش بسته در اختیار جبر تاریخ نیستند و خود، تاریخ ساز وحادثه آفرینند.

مائو می خواهد بگوید: رهبران شوروی با دخالت های خودپرستانه خویش، ملت شوروی را از راه کمال به طرف ارتجاع و از سوسیالیسم به امپریالیسم میکشاند، و ضمناً اعتراف میکند که ابزار تولید و جاذبه طبقه در مقابل اراده و خواست انسان نمی تواند حالت خدائی و جبارانه خود را همیشه حفظ کند.

## ۵ - جبر و اختیار

ماتریالیسم تاریخی که از اصول اساسی و از ارکان بسیار مهم مارکسیسم است می گوید: انسان ساخته و شکل گرفته ابزار تولید است. فکر انسان، روحیات و فضیلت ها و اخلاق و مذهب و جهت گیری های انسان تحت تأثیر جاذبه طبقاتی او شکل می گیرند که خود این طبقه و جاذبه اش محصول تحولات ابزار تولید است. و بر این اساس، تلاش خستگی ناپذیر و در عین حال بیپوده - کرده و میکند که تمام حرکات و سکنات انسانها را توجیه و تفسیر و تبیین میکند.

ما در جای مناسب این کتاب، پوچی و بی مایگی این ادعاها را آفتابی خواهیم کرد ولی در اینجا که فقط می خواهیم اشاره ای به متناقضات اصولی مارکسیسم بنمائیم، می گوئیم: اگر راستی همه انسانها تحت تأثیر عامل فوق الذکر اجباراً بمیدان عمل کشیده میشوند و هر چه استاد ازل گفت بگو میگویند، در این صورت آن نظامات

وسیع و پیچیده قوانین جزائی و آن تشکیلات خیره کننده اجرایی جوامع کمونیستی برای چیست؟ و این همه تشویق و تبلیغ و شعار و مونتاز ارقام و آمار خدمات مارکسیستها چه هدفی را تعقیب می کند؟ و آن همه به رخ کشیدن جنایات امپریالیسم و سرمایه داران جهانخوار چه دردی را دوا میکند؟

شما که باتکیه به ماتریالیسم تاریخی مجبورید انسان را مجبور و ساخته و پرداخته ابزار تولید و جاذبه طبقاتی بدانید از این همه کارهای فرعی و بقول خودمان خرده کاری، چه طرفی می توانید ببینید؟

اگر این اقدامات در جهت سیر و تحول مطلوب ابزار تولید است که کار لغو و بی ثمری است - کاری که خودش میشود، شما میخواهید با صرف این همه نیرو و فدا کردن اینهمه انسان و ایجاد زحمت برای نسل بشر و تلخ کردن کام انسانها - انجام بدهید.

و اگر در خلاف جهت خواست ابزار تولید (خدای قدرتمند شما) است که اصولاً عبث و غلط است، زیرا بگفته خودتان چرخ زمان به عقب بر نمی گردد و لابد شما هم نمی خواهید به عقب برگردانید.

راستی این همه اردوهای کار اجباری و این همه زندانها و سیاه چالهای قرون وسطائی و آن سازمان مخوف «کا. گ. ب.» و آن دادگاههای فرمایشی ضد بشر و آن همه شکنجه ها و درنده خوئی ها و آن همه اعدام ها و کشتارها (که بقول سولژنتسین: ۱۱۰ میلیون انسان در ظرف ۵۰ سال در روسیه کشته شده اند) و آن همه مقررات که هنوزم در حال تورم است و... برای چیست؟!؟

همه اینها برای یک مشت انسان مجبور و بی اراده و بی اختیار براه افتاده است؟! شما باید ابزار تولید را محاکمه و شکنجه و محکوم کنید که عامل اصلی است، نه این انسانها را که بقول شما تحت تأثیر خصلتهای طبقاتی زائیده شده تحول ابزار تولید، دست به عمل زده یا از عمل شانه خالی کرده اند.

شما بجای این همه تبلیغ و شعار و افشاگری و روشنگری، اگر بخواهید به اصول فلسفی و جهان بینی خود وفادار باشید باید قدرت را برای تغییر ابزار تولید - که او همه چیز را عوض میکند - بکار ببرید (که این خود تناقض دیگری است که چگونه شما که ساخته و پرداخته و بنده و تابع ابزار تولید هستید میتوانید آنرا تغییر بدهید؟!).

آیا همین اقدامات شما و همین مقررات کیفری و تبلیغات و تلاشهای بقول خودتان «دنیائی» شما دلیل این نیست که در درک فطری و فهم طبیعی شما واقعیت «انسان مختار» وجود دارد؟ و اینکه خودتان هم به آن بافته ها و مونتازهای - باصطلاح - فلسفی خودتان ایمان و عقیده ندارید؟